



حسین اسعدی^۱ | خطای طبقه‌بندی در اندیشه ملاصدرا

چکیده

در این مقاله تلاش نموده‌ام پاسخ ملاصدرا به «شبهه معدوم مطلق» را با بهره بردن از مفهومی تازه در فلسفه معاصر تحلیل نمایم. مفهوم خطای طبقه‌بندی در اندیشه گیلبرت رایل، فیلسوف بزرگ تحلیل زبان، جایگاهی ویژه دارد و رایل با مفهوم‌سازی این اصطلاح، نظریه کلاسیک ذهن و بدن را در فلسفه معاصر ویران می‌کند. نوشتار حاضر این ایده را پیش می‌نهد که مفهوم خطای طبقه‌بندی در اندیشه ملاصدرا وجود دارد و ملاصدرا در منحل نمودن متناقض‌نمای معدوم مطلق با تعبیر و اصطلاحی دیگر از همان مفهوم بهره برده است. جانمایه تحلیل ملاصدرا از متناقض‌نمای معدوم مطلق این است که نسبت به تمایز مفهوم معدوم مطلق و آن چه مصداق این مفهوم فرض می‌شود، آگاه شویم، یعنی اخبار از معدوم مطلق و عدم اخبار در یک طبقه منطقی قرار نمی‌گیرد و در این مقام ما به مفهوم خطای طبقه‌بندی می‌رسیم. پس متناقض‌نمای معدوم مطلق، مصداق فنی برای خطای طبقه‌بندی محسوب می‌شود. ثمره این پژوهش، بهره بردن از زبان و واژگانی تازه برای مفاهیم فلسفی در سنت فلسفه اسلامی است به این بیان که فیلسوف سنت ما با مفهومی که به وسیله رایل صورت‌بندی شده، آشنا است و از آن بهره نیز برده است. بنابراین در این سپهر مقایسه‌ای، گفتگویی مشترک میان دو فیلسوف از دو سنت متفاوت را پیش نهاده‌ام.

واژگان کلیدی: رایل، خطای طبقه‌بندی، ملاصدرا، معدوم مطلق، حکم.

* تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۰۲

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۰۹

Asaadi.h91@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری فلسفه و حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد



مقدمه

مسئله صدق و رسیدن به گزاره‌های محکم و حقایق خدشه‌ناپذیر از دل مشغولی‌های دیرین فیلسوفان در تمام قرون و اعصار بوده است که این مسأله در دوران مدرن، رنگ و بویی تازه یافت تا جایی که به صراحت می‌توان گفت به مهم‌ترین حوزه پژوهش فیلسوفان تبدیل شد. در واقع پیوند اندیشه و زبان موجب شد که فیلسوفان به مسئله زبان معطوف شوند، یعنی پژوهش در حوزه زبان و نسبت میان زبان و جهان و اندیشه آدمی در ادامه سنت شناخت‌شناسی قرار می‌گیرد. نگاه ابزاری به منطق بدون شک در همین راستا قابل تعلیل است، یعنی از آن‌جا که دستیابی به شناخت محکم و گریز از خطای فکر، اهمیت دارد، به منطق نیازمند هستیم.

گیلبرت رایل^۱ فیلسوف برجسته تحلیل زبان و پیرو مکتب آکسفورد بود. کتاب مهم او مفهوم ذهن^۲ امروزه متنی معتبر و جاافتاده نزد فیلسوفان ذهن و زبان است و در همین کتاب، رایل به سنتی فلسفی که عمدتاً میراث دکارت محسوب می‌شود، حمله می‌برد و آن را اسطوره‌ای از اساطیر فیلسوفان می‌انگارد. نقطه عزیمت رایل به این واژگون کردن، طرح و مفهوم‌سازی، اصطلاح «خطای طبقه‌بندی^۳» است که رایل می‌کوشد براساس آن اثبات کند نظریه «روح جاگرفته در ماشین» مصداقی از خطای طبقه‌بندی است. بخش یکم این نوشتار به طرح و بیان اندیشه خطای طبقه‌بندی در اصطلاح رایل اختصاص یافته است.

از آن‌جا که تناقض نه در موطن ذهن و نه در موطن عین پذیرفتنی است، فیلسوفان تلاش می‌کنند مشکل متناقض‌نما را منحل کنند و نشان دهند که تناقض، امری پدیداری و ظاهری است. یکی از شبهه‌های جالب توجه و نیرومند در تاریخ اندیشه جهان اسلام، «شبهه معدوم مطلق» است. طرح و آشکارسازی این شبهه، بخش دوم این نوشتار را شکل می‌دهد و در نهایت بخش سوم، پاسخ ملاصدرا به این شبهه را دربرمی‌گیرد.

ملاصدرا فیلسوفی است که راه حل خود را در حل این شبهه یگانه می‌داند و دیگر پاسخی را که فیلسوفان پیش از او برای حل این مشکل ارائه کرده بودند، وافی به مقصود نمی‌داند. در بخش سوم این مقاله که به راه حل ملاصدرا اختصاص دارد، تلاش شده است اصالت تحلیل ملاصدرا از این شبهه با مراجعه به متون معتبر و تأمین شود. در بخش چهارم نیز به تطبیق بیان ملاصدرا در مقام پاسخ به این شبهه با مفهوم خطای طبقه‌بندی در اندیشه رایل پرداخته‌ایم که مهم‌ترین بخش این نوشتار را تشکیل می‌دهد. در این نوشتار کوشیده‌ام با بهره بردن از مفهوم طبقه‌بندی، پاسخ ملاصدرا به شبهه را تقریر کنم و در راه طرح گونه‌ای هم‌سخنی میان این دو فیلسوف گام بردارم. در انتها نیز نتیجه این پژوهش به اختصار ارائه شده است.



۱- خطای طبقه‌بندی در اصطلاح راییل

گیلبرت راییل یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین فیلسوفان قرن بیستم محسوب می‌شود. یکی از اندیشه‌های مطرح در کتاب مهم او، مفهوم ذهن بحث خطای طبقه‌بندی است که راییل آن را به عنوان مدخل و مقدمه‌ای جهت ویران کردن نظریهٔ پذیرفته شده و متعارف^۴ در باب ذهن و بدن قرار می‌دهد.

راییل این نظریه را به طور عمدی میراث دکارت می‌داند و نخستین فصل کتاب را نیز به همین مناسبت «اسطورهٔ دکارت»^۵ نامیده است (Ryle, 1951: 11). به طور خلاصه بنا بر نظر راییل، این نظریهٔ پذیرفته شده و متعارف، در نهاد خود بر اساس یک خطای منطقی استوار شده است، خطایی که راییل آن «خطای طبقه‌بندی» نام می‌دهد.

هدف ما در این بخش از مقاله تبیین «خطای طبقه‌بندی» به زبانی صریح و ساده است. یکی از مثال‌هایی که راییل به این مقصود مطرح می‌کند، داستان «بازدیدکنندهٔ آکسفورد» است. تصور کنید شخصی برای اولین بار از آکسفورد دیدن می‌کند. به او تعدادی دانشکده، کتابخانه، زمین‌های بازی، موزه، و بخش‌های پژوهش‌های علمی و دفاتر مربوط به امور آموزش نشان داده می‌شود. اما او در نهایت می‌پرسد پس خود دانشگاه کجا است؟! می‌گوید من فقط مکان‌هایی را دیده‌ام که دانشجویان در آن‌ها حضور دارند، جاهایی که مسئولین مربوط به امور آموزش در آن‌ها کار می‌کنند، آزمایشگاه‌هایی که دانشمندان در آن‌ها مشغول پژوهش هستند و دیگر جاها، اما من هنوز «دانشگاه» را که در واقع تمام اینها درون آن قرار دارند، ندیده‌ام. سپس برای او توضیح داده می‌شود که دانشگاه، امری به موازات آن چه گفته شد و دیده شده نیست، به تعبیر دیگر دانشگاه، امری نهان و در مقابل^۶ آزمایشگاه‌ها و دیگر دفاتری که به او نشان داده شده نیست. دانشگاه به واقع طریقی است که آن چه او دیده، به واسطهٔ آن نظم یافته است. هنگامی که این بخش‌ها دیده شوند و هنگامی که نظم حاکم بر این بخش‌ها فهمیده شود، دانشگاه دیده شده است. در این جا خطای بیننده بر این فرض ناصواب مبتنی است که درست همان‌طور که ما از کتابخانهٔ بودلیان^۷ و موزهٔ اشمولیان^۸ سخن می‌گوییم، از دانشگاه^۹ نیز سخن بگوییم، گویی دانشگاه، امری به موازات بخش‌های نامبرده شده است (Ryle, 1951: 16). بنا بر تصریح راییل، بینندهٔ دانشگاه گرفتار خطا شده است، زیرا دانشگاه را هم طبقه با دیگر بخش‌های آکسفورد پنداشته است. هم طبقه انگاشتن کلمات به لحاظ دلالت، منشأ خطای طبقه‌بندی می‌شود.

یکی دیگر از مثال‌های راییل در توضیح مطلب، مثال «بازی کریکت» است. تماشاگری که برای اولین بار ناظر بازی کریکت است، نحوهٔ عملکرد پرتاب‌کنندهٔ توپ، چوب‌دار کریکت، گیرندهٔ توپ، داوران مسابقه و ثبت نتیجهٔ بازی را مشاهده می‌کند. سپس می‌پرسد پس جایگاه روح تیمی^{۱۰} کجا است. من تنها این افراد را مشاهده می‌کنم، اما عضوی

که نقش او ابراز روح تیمی باشد، نمی‌بینم. به او توضیح داده می‌شود که برخطا است، زیرا روح تیمی، امری مضاف بر دیگر اعمال بازی کریکت نیست، بلکه تقریباً اشتیاقی است که هر کدام از اعمال بازی کریکت براساس آن انجام می‌پذیرد و انجام کاری از روی اشتیاق، انجام دو کار نیست. روح تیمی جزئی به مثابه پرتاب توپ در بازی کریکت و نیز امری به موازات مثلاً گیرنده توپ که یکی از بخش‌های کریکت است نیست (Ryle, 1951:17).

توجه کنید که بازدیدکننده آکسفورد دچار خطا شد، زیرا مفهوم دانشگاه آکسفورد را به لحاظ دلالت هم طبقه با موزه اشمولیان، کتابخانه بودلیان و کلیسای دانشگاه آکسفورد و دانشکده‌ها و آزمایشگاه‌های دانشگاه پنداشته است. تماشاگر کریکت نیز به خطا رفت، زیرا مفهوم روح تیمی را به لحاظ دلالت، با چوبدار کریکت و پرتاب‌کننده توپ و گیرنده توپ و داوران مسابقه هم طبقه پنداشت. رایبل به طور خلاصه خاستگاه خطای بازدیدکننده و تماشاگر را فقدان آگاهی در باب استعمال مفاهیمی چون دانشگاه و روح تیمی می‌داند (Ibid).

اما به لحاظ نظری گونه‌ای جذاب و جالب توجه از خطای طبقه‌بندی به وسیله افرادی واقع می‌شود که کاملاً در بهره بردن و کاربرد مفاهیم، حداقل در زمینه مورد استعمال مهارت دارند، اما با این حال در دام خطای طبقه‌بندی گرفتار می‌شوند. رایبل در عبارتی مهم، منشأ خطای این دسته از افراد را تمایل به تفکر انتزاعی می‌داند، به این معنا که تمایل به تفکر انتزاعی موجب می‌شود به مفاهیم، طبقه‌ای را ببخشند که از نظر منطقی به آن طبقه تعلق ندارند (Ibid). بدون تردید خطاهای فیلسوفان را باید در این بخش گنجانند. مثال و توضیحی که رایبل برای این نمونه ذکر می‌کند، خطای «دانشجوی علوم سیاسی» است. دانشجوی علوم سیاسی تفاوت‌های میان سیستم حکومتی انگلیس، فرانسه و آمریکا را به خوبی می‌داند، و نیز تفاوت‌ها و ارتباط‌های میان کابینه، پارلمان، دستگاه قضایی و کلیسا در انگلیس را نیز آموخته است. اما با این حال هنگامی که با سؤالاتی درباره ارتباط‌های میان کلیسا و پارلمان و سیستم حکومتی انگلیس مواجه می‌شود، دچار سردرگمی می‌گردد، زیرا با وجود این که کلیسا و پارلمان، بخش‌هایی «(از یک کل) محسوب می‌شوند، «سیستم حکومتی انگلیس»^{۱۲} بخشی دیگر به همان معنا نیست. از این رو ارتباط‌های میان بخشی^{۱۳} که میان کلیسا و پارلمان قابل اثبات و نفی است، میان هر کدام از آن‌ها و سیستم حکومتی، قابل اثبات و نفی نیست. سیستم حکومتی به طور منطقی با کلیسا و پارلمان انگلیس هم طبقه نیست. شایسته توجه است تا زمانی که دانشجوی علوم سیاسی سیستم حکومتی را بخشی به موازات و در کنار دیگر بخش‌های نام برده شده، می‌داند، تمایل دارد سیستم حکومتی را نیز یک بخش عجیب و غریب و مضاف بر دیگر بخش‌ها به حساب آورد (Ibid:18).

رایبل به صراحت در ادامه می‌گوید نظریه پذیرفته شده در باب ذهن و بدن چنین خاستگاهی دارد. تحلیل انسان به



عنوان یک روح اسرارآمیز که در یک ماشین جا خوش کرده است^{۱۴} برخاسته از این تحلیل می‌باشد که انسان متفکر و آگاه و دارای احساس و دارای فعل آگاهانه، صرفاً در قالب فیزیک، شیمی و روان‌شناسی قابل‌تحلیل و تبیین و توصیف نیست، بلکه باید به موازات آن قالب‌هایی دیگر را نیز پیش فرض گرفت و از آن‌جا که بدن آدمی یک بخش سازمان‌یافته و دارای اجزا است، ذهن نیز باید بخش سازمان‌یافته دیگری باشد، هرچند جنس و ساختار متفاوتی با بدن دارد و همان‌گونه که بدن عرصه تأثیر و تأثرهای علی است، ذهن نیز عرصه تأثیر و تأثرهای علی دیگر فرض می‌شود، اگرچه این تأثیر و تأثرها مکانیکی نیستند (Ryle, 1951:8).

آن‌چه بیان کردیم توضیحات رایل در باب اصطلاحی می‌باشد که خود وضع کرده است. از رهگذر این توضیحات رایل می‌کوشد مقصود خویش از خطای طبقه‌بندی را آشکار نماید. توضیح مطلب این‌که رایل به عنوان فیلسوف تحلیل زبان دل مشغول مسئله معنا و مفاهیم و الفاظ است و این دل مشغولی موجب عطف نظری به کاربرد مفاهیم و نیز طبقه‌های منطقی آن‌ها می‌گردد و در نتیجه تحلیل وی به این‌جا می‌رسد که جابه‌جایی یک لفظ از طبقه منطقی خود، موجب بروز خطای بزرگی چون اسطوره‌دکارت شده است. توضیح رایل در باب اسطوره‌های فیلسوفان نیز شنیدنی است. او در مقدمه کتاب به صراحت می‌گوید اسطوره‌ها داستان‌هایی صرفاً خیالی و وهمی نیستند، بلکه حقایق^{۱۵} هستند که طبقه منطقی آن‌ها رعایت نشده است و برای واژگون کردن یک اسطوره باید دوباره به مفاهیم استفاده شده در آن نظم بخشید (Ibid: 11).

این تحلیل معناشناسانه در باب مفاهیم و کاربردهای آن‌ها نقطه عزیمت رایل به سمت ویران کردن نظریه پذیرفته شده و متعارف در باب ذهن و بدن می‌شود. نظریه‌ای که به تصریح خود او بیشتر فیلسوفان، روان‌شناسان و عالمان دینی همراه با استثناهای اندک، بر خطوط اصلی آن صحنه گذاشته‌اند و اگرچه این نظریه برای آن‌ها خالی از دشواری نبوده است، اما با این حال بر این عقیده بوده‌اند که بدون تغییرهای بنیادین در معماری این نظریه می‌توان بردشواری‌های آن غلبه کرد، نظریه‌ای که عمدتاً میراث دکارت نیز محسوب می‌شود (Ibid: 14).

۲- طرح شبهه معدوم مطلق

در اندیشه فیلسوفان مسلمان، بحث از عدم و احکام آن به تبع وجود است. به این معنا که بحث از وجود و احکام آن، ایشان را به سمت معناشناسی عدم، نحوه دستیابی به مفهوم و دیگر مباحث مربوط به آن کشانده است. از این رو ملاصدرا مرحله دوم از جلد اول اسفار را «تمتة احکام وجود و آن‌چه شایسته است به عنوان احکام عدم ذکر شود»،

عنوان نهاده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۳۰: ۱۳). و یا علامه طباطبایی در انتهای مرحله اول از کتاب النهایة الحکمة تحت عنوان «برخی از احکام عدم» به این مباحث پرداخته است (طباطبایی، ۱۴۲۴: ۱۰) و «شبهه معدوم مطلق» در زمره همین مباحث، مطرح شده است. بیان ساده «شبهه معدوم مطلق» این است که از معدوم مطلق نمی توان خبر داد. این گزاره خود را نقض می کند، زیرا در واقع خود آن بعینه اخبار از معدوم مطلق است به این که از معدوم مطلق نمی توان خبر داد.

چند نکته در این مقام قابل طرح است:

یکم این که این شبهه و بیان متناقض نما در اندیشه فیلسوفان مسلمان بارها مطرح شده است. مثلاً کاتبی در حکمة العین (۱۲۷۸: ۲۷)، قطب رازی در شرح مطالع [بی تا]: (۱۳۴)، علامه حلی در کشف المراد (۱۳۷۸: ۶۸)، لاهیجی در شوارق الالهام [بی تا]: (۱۳۱) و نیز قوشچی در شرح تجرید [بی تا]: (۵۵) و جلد اول شرح مقاصد (۱۲۷۸: ۹۲) از آن سخن گفته اند. بررسی تفصیلی و تحلیلی تبار این شبهه از موضوع این نوشتار بیرون است، آن چه در دایره این نوشتار قرار می گیرد تنها بیان صدرالمتهین در این باب است. ملاصدرا در تعلیقه براهیات شفا می گوید: «و قوم وجه های گوناگون در حل آن گفته اند. اما هیچ کدام از آنها وافی به مقصود نیست. و ما به فضل و عنایت خدا گره را گشوده ایم و شبهه را منحل ساخته ایم، به گونه ای که هیچ بیانی بر آن زیادت ندارد و تردیدی در آن نیست» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۲۱). این کلام ملاصدرا در این صراحت دارد که وی خود را در حل این شبهه یگانه می انگارد، از این رو بیان و تحلیل فحوای راه حل او حائز اهمیت است.

دوم این که ضروری است به عنوان مدخل کلام بدانیم بر مبنای منطق قدیم، گزاره چگونه تحلیل می شود. تحلیل گزاره به عقدهین در شناخت ساخت منطق گزاره، حائز اهمیت فراوان است. بنابراین که منطق ارسطو، منطق اندراج است، جایگاه معناداری برای گزاره های شخصی به باقی نمی ماند، از این رو گزاره «زید باهوش است» به دلیل داشتن موضوع شخصی، در منطق اندراجی ارسطو بدون تحلیل باقی می ماند. محور تحلیل، حول گزاره هایی می چرخد که موضوع آن ها کلی است. حال اگر کمیت موضوع مشخص شده باشد، گزاره مسوره است، در غیر این صورت مهمله و در حکم جزئی می باشد. این که محمول، همواره مفهومی کلی است خود امری آشکار است. ابن سینا مجرد حکم را این گونه تحلیل می کند:

ایجاب گزاره حملی مانند این که [انسان حیوان است] به این است که چیزی که در ذهن انسان فرض می شود، جدا از این که در عین، موجود باشد یا نباشد، حیوان فرض می شود و حکم می شود که حیوان است بدون این که زمانی برای



آن قید شود. به نحوی که برموقت و مقید و مقابله‌های آن‌ها اشمال دارد و سلب گزارهٔ حملی مانند این که [انسان جسم نیست] بر همان گونه تحلیل می‌شود» (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

وی گزارهٔ مطلقهٔ عامهٔ الاطلاق را این گونه تفسیر می‌کند که در آن بدون این که چیز دیگری چون ضرورت و دوام و مایقابل آن‌ها تعیین شود، حکم شده است (همان: ۱۴۴). بنابراین که قوام گزارهٔ حملیه به موضوع و محمول و حکم است، محصل مفهوم گزاره به دو عقد بازمی‌گردد؛ عقدالوضع که اتصاف افراد مفهوم کلی موضوع به وصف موضوع است و عقدالحمل که اتصاف افراد موضوع به وصف محمول است (رازی، ۱۳۸۴: ۲۵۱). ترکیب در عقدالوضع، تقییدی و در عقدالحمل، خبری است.

پس در اینجا سه امر داریم: یکم افراد موضوع که از آن‌ها به ذات موضوع و نیز موضوع حقیقی تعبیر می‌شود؛ دوم عنوان کلی موضوع که از آن به وصف موضوع و نیز موضوع ذکری تعبیر می‌شود؛ و سوم صدق مفهوم محمول بر افراد موضوع و موضوع حقیقی می‌باشد که همان عقدالحمل گزاره است.

جان کلام این که مطلق گزارهٔ حملیه از عقدالحمل خالی نیست و چنان چه گزارهٔ حملیه غیرشخصیه باشد، لاجرم از عقدالوضع بهره‌مند است، از این رو گزاره به عقدین تحلیل می‌شود. در تفسیر عقدالوضع در کلام ابن سینا و جهت آن، مباحث و منازعاتی میان منطق دانان در گرفته است که می‌توان تفصیل آن را در کتابی چون شرح مطالع جست‌وجو کرد (رازی، [پی‌تا]: ۲۱۸). پس گزاره «از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد» از آن جا که بهره‌مند از موضوع کلی است به عقدین تحلیل می‌شود.

سوم معناشناسی عنوان معدوم مطلق است. بنا بر نظر صائب، مفهوم عدم، مفهومی انتزاعی و اختراع ذهن است. به این عنوان که یکی از کارکردهای خاص ذهن، فرض و تقدیر و اعطای مفهوم شیء به شیئی دیگر و حکم شیء بر شیئی دیگر است و از این مجرا و مقایسهٔ یک ظرف وجودی با ظرف وجودی دیگر و حکم و تقدیرهای خویش، ذهن، به نحو بلاواسطه به مفهوم عدم نائل می‌شود. ملاصدرا اصطلاح «تأمل عقلی» را برای این کارکرد ذهن به کار برده است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۳۰: ۳۲۴) و تصریح نموده که از مجرای همین تأمل عقلی به مفهوم معدوم مطلق، نائل می‌شود. علامه طباطبایی در تعلیقه و ذیل عبارت ملاصدرا آورده است: «آن چه موجد مفاهیمی چون عدم و وجود و وحدت و کثرت و نظایر آن‌ها است، سببی ثابت و دائم است، از این رو می‌توان بر آن برهان اقامه نمود» (همان: ۳۳۳). هم چنین بر اساس این حکم که تعقل عام از تعقل خاص مؤخر است، مفهوم معدوم مطلق با فرآیندی شبیه به انتزاع کلی از جزئیات خویش از اعدام خاصه مانند «عدم زید در ظرف وجودی عمرو» انتزاع و مفهوم‌سازی می‌شود (همان).



در شبهه معدوم مطلق مسأله این است که از فرض صدق گزاره، کذب آن هم لازم می‌آید.
- یکم؛ فرض کنید که «از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد» صادق باشد. چون مفاد این گزاره خود اخبار از معدوم مطلق است؛

- دوم؛ پس «از گزاره معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد» خود خبری از معدوم مطلق است و صادق است.

- سوم؛ پس از گزاره معدوم مطلق می‌توان خبر داد صادق است.

گزاره سوم و گزاره اول یکدیگر را نقض می‌کنند و متناقض هستند.

۳- پاسخ ملاصدرا به شبهه معدوم مطلق

چنانچه پیش‌تر گذشت ملاصدرا راه حل خود را در حل این شبهه - متناقض‌نما - یگانه می‌داند و علاوه بر آثار دیگر خویش هم چون فصل نوزدهم منهج دوم از مرحله اول اسفار (صدرالدین شیرازی، ۱۴۳۰: ۲۳۸) در تعلیقه خویش برالهیات شفا به حل این متناقض‌نما همت گماشته است. عین عبارت ملاصدرا چنین است:

گزاره «از معدوم مطلق به ایجاب نمی‌توان خبر داد»، کلامی صادق است و خویش را نقض نمی‌کند، زیرا خبر از افراد معدوم مطلق واقع نمی‌شود چنان‌که در گزاره‌های متعارف چنین است. چون معدوم مطلق هیچ فرد ذهنی و خارجی ندارد. هم چنین خبر از طبیعت معدوم مطلق واقع نمی‌شود چنان‌چه مقتضای قضیه طبیعیه چنین است، زیرا معدوم مطلق، بهره‌مند از طبیعت نیست بلکه حکم بر عنوان امری باطل‌الذات شده است و خود این عنوان از افراد موجود است و فرد خود نیست، اما با این حال به حمل اولی ذاتی بر خویش صدق می‌کند. پس این عنوان به این حیث که موجود است موجب صحت خبر و حکم است و به این حیث که عنوان معدوم مطلق است از آن به عدم الاخبار خبر واقع شده است. لذا در عنوان معدوم مطلق به لحاظ مفهوم و به لحاظ آن‌چه این عنوان به آن مشیر است، دو اعتبار متناقض به لحاظ صدق هست، اما موجود و معدوم در صدق بر امری متناقض هستند به این شرط که موضوع آن‌ها یگانه باشد، ولی هنگامی که از یکی مفهوم و دیگری موضوع یعنی ذات موضوع اراده کنیم میان آن‌ها تناقضی بر جای نیست. از این‌رو مفهوم معدوم مطلق جایز است که فردی برای موجود باشد. بنابراین به نفسه معدوم مطلق است و در عین حال به سبب اختلاف در حمل، فرد موجود مطلق می‌باشد و در این خبر و این حکم هم چنین دو اعتبار متناقض هست، اما آن‌ها به جهت تناقض جمع نمی‌شوند. همانا صحت حکم به عدم حکم، و صحت اخبار به عدم اخبار به این دلیل است که موضوع در گزاره معدوم مطلق بعینه فرد برای موجود نیز هست و این که گفته می‌شود که



معدوم مطلق برایش وجودی نیست، معنایش این است که آن چه این عنوان براو صدق می‌کند، وجودی ندارد و این به آن معنا نیست که خود عنوان موجود نیست. پس همان‌گونه که موجودیت موضوع در این جایگاه، موجودیت عدم است، ثبوت خبراز آن به ثبوت سلب خبراز آن است.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

بنا بر آن چه پیش‌تر گذشت مفاد حمل در گزارهٔ حملیه این است که مفهوم محمول برکل واحد واحد افرادی که عنوان موضوع بر آن‌ها صدق می‌کند، حمل می‌شود و یا از آن‌ها سلب می‌شود، از این رو وصف عنوانی موضوع و یا به تعبیری موضوع ذکری، امری مجزا از موضوع حقیقی است. در شرح شمسیه آمده است که اگر موضوع ذکری نوع و مایسای نوع به مانند فصل باشد، ذات موضوع و موضوع حقیقی تک تک افراد شخصیهٔ تحت آن است و اگر موضوع ذکری جنس و مایسای جنس به مانند عرض عام باشد، ذات موضوع و موضوع حقیقی تک تک افراد شخصیه و نوعیه تحت آن است (رازی، ۱۳۸۴: ۲۵۱).

بنابراین معنای گزارهٔ «از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد»، این است که از آن چه بتواند موضوع حقیقی برای عنوان معدوم مطلق فرض شود نمی‌توان خبر داد.

فرض کنیم:

$x =$ معدوم مطلق (و موضوع ذکری)،

$\{\}$ = موضوع حقیقی آن چه معدوم مطلق بر آن بتواند صدق کند،

پس از افراد آن نمی‌توان خبر داد، اما از آنجا که x خود فرد و عضو مجموعهٔ دیگری است که هر کدام از اعضایش نام مجموعه‌های تهی هستند، می‌توان خبر داد، از این رو از x می‌توان خبر داد، همان‌گونه که از $\{\dots, z, p, \dots\}$: مجموعه‌ای از نام‌های مجموعه‌های تهی» می‌توان خبر داد.

جان کلام این است که از موضوع ذکری و وصف عنوانی موضوع می‌توان خبر داد. اما از آن چه موضوع ذکری به آن مشیر است، نمی‌توان خبر داد. بنابراین هر کدام از اخبار و عدم اخبار به وجهی واقع می‌شود و این تغایر، وجه متناقض نما را منحل می‌کند و شبهه فرومی‌ریزد.

مطلب دیگر این که ملاصدرا در کتب خویش در مقام منحل نمودن این شبهه از اصطلاح حمل شایع و حمل اولی نیز بهره می‌برد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۳۰: ۲۳۹). این گونه که چون قوام حمل به اتحاد است این اتحاد گاه در مفهوم اعتبار می‌شود که سازندهٔ مفاد حمل اولی است و گاه در وجود و نه مفهوم اعتبار می‌شود که سازندهٔ حمل شایع و متعارف است. این مفهوم‌سازی اگرچه به نام ملاصدرا رقم خورده است، اما خود وی در شواهد تعبیری دارد که

نشان می‌دهد این مفهوم‌سازی در پیشینیان بدون سابقه نبوده است. «لذا در شرایط تناقض وحدت دیگری غیر از وحدت‌های ذکر شده نام برده‌اند که همان وحدت حمل است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۵۴).

آخوند ملاعلی نوری در تعلیقه بر اسفار به طور خلاصه کلام ملاحظه را این گونه تقریر نموده است که این که گفته می‌شود از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد معنایش این است که برای این مفهوم نمی‌توان حکم کرد به نحوی که آن حکم به امر خارج از آن تسری پیدا کند (چنان‌که در دیگر مفاهیم کلی می‌توان حکم کرد)، زیرا مفهوم معدوم مطلق، هیچ صورتی در خارج ندارد وگرنه معدوم مطلق نخواهد بود (همو، ۱۴۳۰: ۲۴۰).

نکنه آخر اینکه ابن سینا در شفا می‌گوید از معدوم مطلق به نحو ایجاب نمی‌توان خبر داد. قید به نحو ایجاب چه بسا به طور خلاصه متضمن تمام تحلیل‌های پیش است، یعنی نمی‌توان خبر داد به نحوی که حکم به افراد عقدالوضع تسری پیدا کند (ابن سینا، ۱۳۸۵: ۶۵).

۴- تطبیق

چنان‌که ذکر شد در خطای طبقه‌بندی، طبقه منطقی مفاهیم به لحاظ دلالت رعایت نمی‌شود. دانشجوی علوم سیاسی، کلیسا، پارلمان و سیستم حکومتی انگلیس را به لحاظ دلالت هم طبقه می‌انگارد، از این رو در دام خطای طبقه‌بندی گرفتار می‌شود؛ و یا تماشاگر بازی کریکت روح تیمی را هم طبقه با چویدار کریکت محسوب می‌کند، از این رو به خطا پرسش می‌کند. می‌توان از همین پارادایم^{۱۶} برای تحلیل شبهه معدوم مطلق بهره برد.

۱. از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد اگر صادق فرض شود؛
۲. پس از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد، خبری از معدوم مطلق است.
۳. پس از معدوم مطلق می‌توان خبر داد، صادق است.
۴. میان گزاره یک و سه تناقض برجا است.

تناقض از این جایگاه ناشی می‌شود که خبر از افراد باطل الذات معدوم مطلق و نیز خبر از مفهوم معدوم مطلق هم طبقه انگاشته می‌شود. به بیانی فنی تر موضوع ذکری ما که مفهوم معدوم مطلق است در طبقه افراد باطل الذات یعنی آن چه مصداق انتزاعی معدوم مطلق می‌باشد، قرار نمی‌گیرد. از این رو در حالی که از موضوع حقیقی گزاره نمی‌توان خبر داد، از موضوع ذکری آن می‌توان خبر داد. این خبر دادن و خبر ندادن از معدوم مطلق در یک طبقه منطقی واقع نمی‌شود بلکه در دو طبقه جداگانه قرار گرفته‌اند. در حالی که از طبقه مفهوم معدوم مطلق می‌توان خبر داد، از معدوم مطلق در طبقه



مصدق نمی‌توان خبرداد. تناقض ظاهری از هم طبقه‌انگاشتن آن‌ها ناشی می‌شود و با عطف نظریه دو طبقه متفاوت آن‌ها می‌توان از پندار تناقض‌رهایی یافت. تنها کسی که آن‌ها را در یک طبقه محسوب می‌کند، به پندار تناقض‌دچار می‌شود. این تمایز طبقه در کلام ملاصدرا به تمایز در حمل تعبیر می‌شود. معدوم مطلق به حمل اولی معدوم مطلق است، از این رو می‌توان از آن خبرداد، زیرا مفهومش در طبقه دیگر ممکنات قرار می‌گیرد. اما از معدوم مطلق به حمل شایع نمی‌توان خبرداد، زیرا مایطابق آن در طبقه امور باطل‌الذات قرار می‌گیرد و قابل خبردادن نیست. شبهه معدوم مطلق برای کسی که به خطای طبقه‌بندی متفطن نیست، شبهه‌ای دشوار است و با تفطن به طبقه منطقی مصداق و مایطابق معدوم مطلق و نیز مفهوم و عنوان معدوم مطلق، دشواری برجا نخواهد بود. از این رو به صراحت می‌توان گفت تمایز میان حمل، تمایز میان دو طبقه منطقی را آشکار می‌کند و پاسخ ملاصدرا به شبهه معدوم مطلق، مصداقی فنی و جالب توجه برای خطای طبقه‌بندی در اصطلاح گیلبرت رایل محسوب می‌شود. آنچه تحت عنوان تمایز حمل در کلام ملاصدرا آمده است، بیان و تعبیر دیگری برای اصطلاح خطای طبقه‌بندی در سخن رایل است و علی‌رغم فاصله زمانی، تاریخی و فرهنگی، گونه‌ای هم‌سخنی میان این دو فیلسوف برقرار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نتیجه‌گیری

جان‌مایه تحلیل رایل از خطای طبقه‌بندی توجه به طبقه منطقی مفاهیم در حوزه دلالت است. سخن این است که مفاهیم، گاه دلالت خویش را در یک طبقه به انجام می‌رسانند؛ مانند چوب‌دار و پرتاب‌کننده توپ در بازی کریکت و گاه طبقه منطقی آن‌ها یکسان نیست؛ مانند روح تیمی و پرتاب‌کننده توپ در بازی کریکت. در این مقاله آشکار گشت که این تمایز در پاسخ ملاصدرا به شبهه معدوم مطلق وجود دارد، به این تعبیر که ملاصدرا با توجه به مفهوم و مصداق معدوم مطلق، شبهه را منحل نموده و اظهار می‌کند تناقضی برجا نیست که بگوییم از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد، در حالی که این خود بعینه خبری از معدوم مطلق است. خطا از آن‌جا ناشی می‌شود که شخص، طبقه منطقی مفهوم و مصداق را یگانه فرض می‌کند. بنابراین شبهه معدوم مطلق، مثالی فنی و جالب توجه برای خطای طبقه‌بندی است، از این رو مفهومی که در اندیشه رایل جایگاهی ویژه دارد و او فصلی مفصل از شاهکار فلسفی خویش را به آن اختصاص داده است، در اندیشه فیلسوف فرهنگ ما قرن‌ها قبل‌تر، حاضر بوده است و ملاصدرا بر اساس تمایز طبقه منطقی مصداق و مفهوم، آن شبهه را منحل نموده است. در این مقاله مضاف بر آگاهی از مفهوم خطای طبقه‌بندی، پاسخ ملاصدرا به شبهه معدوم مطلق را با بهره بردن از اصطلاحی در فلسفه معاصر تحلیل نمودیم و در راه طرح گونه‌ای هم‌سخنی میان دو فیلسوف از دو فرهنگ و جغرافیا و تاریخ متفاوت گام برداشتیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



خطای طبقه‌بندی در اندیشهٔ ملاصدرا

پی‌نوشت‌ها

1. Gilbert Ryle (1900-1976)
2. The Concept of Mind
3. Category Mistake
4. Official Doctrine
5. Descartes Myth
6. Counterpart
7. Bodleian library
8. Ashmolean Museum
9. University
10. Team Spirit
11. Institutions
12. British Constitution
13. Inter-institution
14. Ghost in the Machine
15. Facts
16. Paradigm



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، شیخ الرئيس (۱۳۸۵)، الهیات من کتاب شفاء، تحقیق آیت الله حسن حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب. قم.
 ۲. تفتازانی، سعدالدين [بی تا]، شرح المقاصد، دارالمعارف النعمانية.
 ۳. حلی، یوسف بن علی مطهر (۱۲۷۸ق)، ایضاح المقاصد فی شرح حکمه عین القواعد، تهران: دانشگاه تهران.
 ۴. —، (۱۳۷۸)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
 ۵. رازی، قطب الدين [بی تا]، شرح مطالع الانوار، قم: مطبعه کتب نجفی.
 ۶. —، (۱۳۸۴)، تحریر قواعد المنطقية، قم: انتشارات بيدارفر.
 ۷. صدرالدين شیرازی، محمد بن ابراهيم (۱۴۳۰ق)، الحکمة المتعالیة فی اسفار العقلية الاربعة، المجلد الاول، قم: انتشارات طليعة نور.
 ۸. —، (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبية فی مناهج السلوكية، تصحیح سيد جلال الدين آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
 ۹. —، (۱۳۸۲)، شرح وتعليقه برالهیات شفا، تصحیح نجف قلی حبیبي، جلد اول، تهران: بنیاد حکمت السلامی صدر.
 ۱۰. طباطبائی، سيد محمد حسين (۱۴۲۴ق)، نهاية الحکمة، تحقیق عباسعلی زارعی، قم: مؤسسه نشر اسلامي.
 ۱۱. طوسی، خواجه نصیرالدين (۱۳۸۳)، شرح اشارات وتنبيهات ابن سینا، جلد اول، قم: نشر البلاغه.
 ۱۲. قوشچی، علاء الدين علی بن محمد [بی تا]، شرح تجرید العقاید، قم: انتشارات بيدار.
 ۱۳. لاهیجی، عبدالرزاق علی بن محمد [بی تا]، شوارق الالهام، [بی جا]، مکتبه المهدي.
14. Ryle, Gilbert (1951), *The concept of mind*, New York: Hutchinsons University Library.



خطای طبقه‌بندی در اندیشه ملاصدرا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی